

# صندوقچه کیفیت

احمد گلچین معانی  
مشهد

این رباعی انشاء کردم :

يك چند پی زمرّد سوده شدیم  
يك چند به باقوت تر آلوده شدیم  
آلودگی بود بهر رنگ که بود  
شستیم بآب توبه و آسوده شدیم

در تاریخ عالم آرای شاه طهماسبی که نسخه ناقص و مغلوپی از آن در دست دوست فاضلم آقای باستانی راد است . در فصل مربوط به پناهندگی همایون پادشاه به ایران و ورود به هرات و پذیرائی محمدخان اشرف الدین تكلو بیگلریگی خراسان از وی . درباره ساختن معجون فلونیا که یکی از مکيفات رایج آن عهد بوده چنین آمده است :

« چون کیفیات در مجلس آوردند . خان دید که چشمه کیفدان خالیست . پرسید که چرا این چشمه خالیست . گفتند چشمه فلونیاست . ناظر را طلبیده گفت چرا فلونیا نپخته‌اید . عرض کرد که اجزای فلونیا را کوفته‌اند و حاضرست . و جواهرش هنوز صلایه نشده است . بنابراین مانده است . خان فرمود که چرا صلایه نکرده‌اید . عرض نمود آنروز که نواب خان پیشباز حضرت عالی‌مقدار میرفتند عرض نمودیم که جواهر انتخاب نمایند از جهت فلونیا . نواب خان فرمودند که حال فرصت نداریم فردا روز استقبال نواب است . پس خان فرمود که جواهر بیارند . نواب همایان

در زمان صفویه صندوقچه کیفیت . جعبه‌یی را میگفتند که داخل آن خانه خانه و محتوی انواع مکيفات باشد . مانند « کیفدان » .

در فرهنگ بهار عجم « کیفدان » چنین تعریف شده است :

« ظرفی از چوب و نقره و غیره مثل سینی قهوه که خانه‌های متعدد دارد و صفهای معاین در آن میگذارند .

## محسن تأثیر

مسکن شوخی بود هرپاره دل در سینهام  
خانه‌ام چون کیفدان مأوای چندین خانه‌است  
استاد نصرالله فلسفی در جلد دوم از کتاب زندگانی شاه عباس اول (ص ۲۷۴) آورده‌اند که محمد طاهر نصرآبادی در تذکره خود (ص ۴۵۹) انواع مکيفات را چنین نام می‌برد :  
حب جدوار . سفوف . خشت دربهشت . حب عنبرین . حب افیون . محلول کوکنار . سپس درباره خویشتن می‌نویسد :  
... گاهی از حب رفیعی دل رفیع منزل را از مرتبه رفعت نازل میساختم . و زمانی از خشت دربهشت . ممردخول هوش و آگاهی را مسدود میکردم . گاهی از سفوف . خاک در دیده اعتبار می‌ریختم . و زمانی از حب جدوار . بیش از پیش بخاطر تخم سودا میکاشتم . و گاهی از حب عنبرین . مشام دماغ را بوی ناك داشتم ...

شاه طهماسب اول . شراب می‌نوشیده و بنگ می‌خورده . و در تذکره خود (ص ۳۰-۳۱) شرح میدهد که چگونه بر اثر دیدن خوابی از جمیع مناهای توبه کرده است . آنگاه مینویسد :

« ... و در سن بیست سالگی که این سعادت نصیب شد .

۱ - سینی قهوه - طبقی که سطح آن مشبك سازند تا فنجانهای قهوه در آن گذاشته بمجلس آرند . و سینی زیرقهوه نیز همانست . سعید اشرف :

بکف سینی غلامان بناموس زجام قهوه پر . چون چتر طراوس  
« بهار عجم »

(کذا) اشاره کرد بجانب بیرامخان که جواهر را بیرون آر که وقتست . اما بیرامخان رساند که بهینم جواهر اورا بچه قسم خواهند آورد . مبادا شرمنده شویم . که چه دید همایان . هفت خوان جواهر آوردند . در پهلوی یکدیگر گذاشتند که نور از نظر همایان رفت . و دردل خود آفرین کرد . بیرامخان را که او نگذاشت من اظهار کنم . اگر نه گفته بودیم بسیار شرمنده میشدیم . اما چون جواهر آوردند . در میان خوانها در خدمت همایان . عرض کرد که حضرت سلامت ، شما بدست مبارک انتخاب نمایید از جهت فلونیا که حکما فرموده اند فلونیا را در مجلس عیش باید پخت . مجلس بهتر ازین نمیشود که شهریار تشریف شریف ارزانی فرموده اند . و همایان پادشاه در میان درماند . و در دل گفت که اگر من یکبار دیگر پادشاه شوم . یاد گرفتم بزرگی را ازین غلام شاه بهادرخان . او نیز چند دانه لعل آبدار که بهتر بود انتخاب نمود . و گمانش آن بود که حیفشان خواهد آمد که اینها را صلایه کنند و از قسم دیگر خواهند کرد . اما تا بدست خان داد . سنگ سماق حاضر بود . فی الفور زد و خرد کرد . پیشخدمتان ساییدند . . . الخ»

مرگ شاه اسمعیل ثانی نیز بر اثر افراط در تناول این قبیل سموم بوده است . چنانکه در تواریخ مسطور است . کیفدان یا صندوقچه کیفیت را از راه تفنگ بدست نقاشان ماهر بصورتها و مناظر دلپذیر می آراسته اند . سفارشنامه ذیل که نموداری از سبک نثر دوره صفوی نیز هست . با عنوانی که دارد . عیناً منقولست از جنگ خطی شماره ( ۲۲۹ ص ۶۰۹ ) متعلق بکتابخانه آستان قدس رضوی و تحریر قرن یازدهم هجریست :

«رقعه‌یی که مولانا محیی‌الدین خلخالی بجهت نگارش تصویر .

سر صندوقچه کیفیت به استاد محمدقاسم نقاش از جانب میرزا معصوم نوشته :

تا هر روز مصور قضا و نقاش قدر . صورتی ملمس پیکر روح پرور . و نقشی غریب بدایع اثر . برالواح روزگار و صفایح لیل و نهار طرح نماید . کلک استادی خدام سراج الانامی که توأم خامه تقدیرست . آستن اعجاز و نگارنده نقوش سحر حلال باد .

بعد از طرح بساط دعوات اجابت سمات . منقوش صفحه خاطر معجزماثر که غیرت افزای نگارخانه چین است میگرداند . که چون از کمال رأفت نسبت بمخلص بغیر طرح اول ، سر صندوقچه کیفیت را تعهد نموده . طبع سحر حلال پردازا که کارگاه طراح تقدیرست . بطراز طرح تازه که نعم‌البدل آن تواند بود . جلوه خواهش داده اند اگر قلم اعجاز رقم را که متکفل نقش‌نگاری آن بر نمطی که رقم

میگردد مینموده باشند . منتج چهره‌نمایی بسیار از صور کامروایی خواهد شد . اول آنکه صورت دوشیزه فرنگی که بکفر تارگیسوی پریشان . جمعیت خاطر ایمان پروران را بر باد نسیان دهد . برچار بالش ناز و استغنا تکیه زده مصور گردد . دیگر حورپیکر فرنگی که بتار زلف مجعد دل‌نظارگی را قید فرنگی نماید . بمالندگی اومشغول شده پذیرای صورت شود . دیگر پسر غلمان پیکر که بنمونه کنج لب روح پیرایه . گنج معجزات روح‌اللهی را ویرانه تب خجلت گرداند . با طراز طره‌یی که سررشته حیات جاوید بدان بدست توان آورد . وحق خورشید ترکیب . و میل خیرگی بخش چشم هوس اندیش نظار در دست . ساقی کیف یحیی‌الموتی گردد . و دیگر دودختر قمر منظر مهرپیکر که یکی جهت گرز خربزه‌یی که از حلاوت تصور تصویرش آب هوس در دهان بستان پیرای نظار آرزو گردد . با کاردی که شمامه خورشید هوس لب‌بوسی اورا با نقد جان در ترازوی امید نهد . در دست . و دیگر طشت و آفتابه‌یی که آفتاب و ماه را در خوی خجلت نشانده نگاه داشته منتظر باشد . سمت آب و رنگ پذیرد و برگوشه چشمه‌یی که آب حیوان منصب ته‌نشینی آن بصاف جان جوید . مشحون بماهی چند که حوت سپهر را در تابه غیرت بتاب و تب داشته باشد رقم گردد . مشروط بر آنکه لب چشمه‌سار مانند لب دلبران خلخی بانواع سبزه و ریاحین آرایش و نمایش پذیرد . دیگر درخت چنار طوبی‌کرداری که رعونت بسرو قامت شمشاد قدان چین و چگل بوام فرستد . قد کشیده نوعی پنجه‌گشای صفا گردد که اقسام طیور بر شاخسار طراوت آن . نغمه‌سرای تحسین نگارنده پیکری چنان گردند . و برضلعی صورت کلیسایی چون مسجد اقصای محبت . مرصومه‌البینان قبول ارتفاع یابد . و ترکیب کوهی چند که تیغش سر بر آسمان ساید . و صور انواع جانور شکاری که شیر چرخ روبه‌باز را بفریب خواب خرگوشی دندان هوس پیرامن آن نرسد . برفرق آن نقش گردد . و علاوه سایر صنعتگری آن سحرپرداز : نمودن پیکر دراج و کبک و تیهو و غیر او که نسرطایر را از زیبایی تشکیل آن مرغان روح‌خیال . در آشیانه سپهر . مجال تمکین محال نماید . از قسم مستحسنت خواهد بود . و نگاشتن هیکل آسمان و طراز هیولای سحاب . خود از لوازم صنعت طراری خدام است . چون حصول مأمول صورت نما بود . لاجرم گستاخانه نقشی بر آب زد . و الله اعلم .

اینقبیل صندوقچه‌ها که از نفائس آثار هنری ایران بشمار میرود . در روزگار ما بسیار عزیزالوجود و گرانقدرست . و در سه ماهه اخیر دوعده از آنها در بازار منوچه‌ری طهران . یکی بمبلغ هشتصد هزار ریال و دیگری بهفتصد هزار ریال بفروش رسیده است .

# ریشه‌ها تاریخچه‌ها و حکم

(۸)

مهدی پرتوی آملی

## « با همه بله با منهم بله ؟ »

گوسفندان مریض میشوند و میمیرند . تاجر قانع نشد و شبی در آغل گوسفندان پنهان گردید تا بجزیران قضیه واقف شود . نیمه‌های شب دید که چوپان داخل آغل شد و گوسفندپروری را جدا کرد و سرش را برید و بیکنفر قصاب که همراه آورده بود فی‌المجلس فروخت . تاجر از آغل خارج شد و چوپان را کتک مفصلی زده تهدید کرد که قریباً او را تحت تعقیب قانونی در آورده علاوه بر آنکه کلیه خسارات را وصول میکند بجرم خیانت در امانت و کلاهبرداری نیز ویرا بزندان خواهد انداخت . چوپان متوحش شد و از ترس مجازات وزندان راه پاریس را در پیش گرفت و بوکیل حقه‌باز زبردستی بنام «آوکاپاتلن» مراجعه و تقاضا کرد راه علاجی بیندیشد و از وی در دادگاه دفاع نماید . وکیل گفت قطعاً پول کافی برای حق‌الوکاله داری ؟ چوپان جواب داد هر مبلغ که لازم باشد میپردازم . وکیل گفت می‌بینم سرت آنچنان ضربه دیده که نمیتوانی حرف بزنی ؟ ! چوپان جواب داد منظورت را نمی‌فهم زیرا سرم ضربات فاحش ندیده و بعلاوه می‌بینی که بخوبی حرف می‌زنم . وکیل گفت منظورم اینست که اگر میخواهی از این مخمضه نجات پیدا کنی باید از هم اکنون سرت را محکم ببندی و همه‌جا چنین وانمود کنی که بر اثر کتک زدن

ضرب‌المثل بالا ناشی از توقع و انتظار است . دوستان و اقارب مخصوصاً افرادی که خدمتی انجام داده منشاء اثری واقع شده باشند همواره متوقع هستند که طرف مقابل با احترام دوستی و قرابت و یا بیاس خدمت مسئولشان را بدون چون و چرا اجابت نماید و بمعاذیر و موازین جاریه متعذر نگردد و گرنه بخود حق میدهند از باب رنجش و گلابیه بضرب‌المثل بالا استناد جویند .

این ضرب‌المثل که در میان تمام طبقات مردم بر سر زبانهاست بقدری ساده و معمولی بنظر میرسید که شاید هرگز گمان نمیرفت ریشه تاریخی و مستندی داشته باشد ولی بر اثر تحقیق و مطالعه ریشه مستند آن معلوم گردید : مولیر هنرمند و تئاترنویس معروف فرانسه نمایشنامه‌ای دارد بنام «پیر پاتلن»<sup>۱</sup> که از طرف آقای نصرالله احمدی کاشانی و شادروان محمد ظهیرالدینی بنام «وکیل زبردست» ترجمه شد و از سال ۱۳۰۹ شمسی بیعد چندبار در طهران و اراک نمایش داده شده است . موضوع نمایشنامه مزبور احتمالاً باینشرح و مضمون بوده است :

بیکنفر تاجر پارچه فروش فرانسوی تعداد یکصد و بیست رأس گوسفند خریداری کرد و آنرا بچوپانی داد تا برایش نگاهداری و تکثیر نماید . چون چندی گذشت تاجر متوجه شد که نه تنها گوسفندان زیاد نمیشوند بلکه همه ماهه تقلیل پیدا میکنند . علت را جویا شد چوپان جواب داد من گناهی ندارم

۱ - Pierre - Patelain

۲ - Avocat - Patelain

تاجر و ضربات وارده قوه ناطقه را از دست دادی و زبانت بند آمده است ، از این بعد وظیفه تو اینستکه در مقابل رئیس دادگاه و هر کسیکه از تو سؤال یا بازجویی کند فقط صدای گوسفند دریاوری و در جواب بگویی «بع» ! چوپان دستور و کیل را بگوش جان پذیرفت و قبل از آنکه تاجر اقدام بشکایت نماید از او شکایت بدادگاه برد و جلسه دادگاه پس از انجام تشریفات مقدماتی در موعد مقرر با حضور مدعی و مدعی علیه و وکیل شاکی تشکیل گردید . در جلسه دادگاه چون وکیل چوپان متوجه شد که تاجر مورد بحث همان کسی است که خودش مقداری پارچه از وی گرفت و قیمتش را نپرداخت سرش را پائین انداخت و دستمالی بدست گرفته تظاهر بدندان درد کرد ولی تاجر ویرا شناخت و برپیس دادگاه گفت : این شخص که وکالت چوپان را قبول کرد خودش بمن مقروض است و بجای دفاع از موکل خوبست دین خود را ادا نماید . رئیس دادگاه زنگ زد و گفت : فعلاً موضوع دین و طلب شما مطرح نیست ، هر وقت شکایت کردید بموضوع رسیدگی خواهد شد . . . . . آنگاه چوپان را برای ادای توضیحات بجلوی میز خویش احضار کرد . چوپان در حالیکه سرش را بسته بود عصا زنان پیش رفت و هرچه رئیس دادگاه سؤال میکرد فقط جواب میداد «بع» ! وکیل از فرصت استفاده کرده گفت :

آقای رئیس دادگاه ملاحظه میفرمایند که موکل بیچاره من در مقابل ضربات این تاجر بیرحم و بی انصاف چنان مشعرش را از دست داده که قادر بشکلم نیست و صدای گوسفند میکند !! تاجر اجازه دفاع خواست و جریان قضیه را کماحقه بیان داشته چوپان را بحقه بازی و کلاهبرداری متهم نمود ولی چون ادله و براین محکمه پسندی برای اثبات مدعی تاجر وجود نداشت و از طرف دیگر بع بیع کردن چوپان و زبردستی وکیل مدافع تماشاچیان جلسه و حتی اعضای دادگاه را تحت تأثیر قرار داده بود لذا اجباراً رأی بحقانیت چوپان و محکومیت تاجر صادر کردند و چوپان با خیال راحت از محکمه خارج شده راه منزل را در پیش گرفت وکیل زبردست که مقصود را حاصل دید بدنبال چوپان روان گردید و گفت : خوب ، دوست عزیز ، دیدی چطور حاکم شدی و تاجر با لب و لوجه آویزان از محکمه خارج شد ؟ چوپان در حالیکه براه خود ادامه میداد جواب داد «بع» !

وکیل گفت : جای بع بیع کردن تمام شد فعلاً مانعی ندارد مثل آدم حرف بزنی . چوپان مجدداً سرش را بطرف وکیل برگردانید و گفت «بع» ! وکیل گفت : اینجا دیگر جلسه دادگاه نیست حالا میخواهم راجع بحق الوکاله صحبت کنیم ، صدای گوسفند را کنار بگذار و حرف بزنی . چوپان باز هم حرف وکیل را نشنیده گرفته پوزخندی زد و گفت :

بع بع !

طاقت وکیل طاق شد و با کمال بیصبری گفت : دیگر چرا بع بع میکنی ؟ دادگاه تمام شد ، حکم محکمه را هم گرفتی . بگو ببینم چه مبلغ برای حق الوکاله ام در نظر گرفتی ؟ چوپان مرتباً بع بع میگفت و بجانب منزل میرفت .

وکیل چون دانست که کلاه سرش رفته و چوپان باتوسل باین حربه و حيله دیناری حق الوکاله نخواهد پرداخت از آنجائیکه خود کرده را تدبیر نیست و چاره جز سکوت و خاموشی نداشت بر نهایت عصبانیت گفت :

با همه بع با منم بع . . . . . ؟

خلاصه این عبارت از آن تاریخ ضرب المثل گردید منتها در کشور ایران تغییر شکل داده بصورت «با همه بله با منم بله» درآمده است .

در این مورد واقعه شیرین دیگری هم روی داده است که ذکر آنرا بیمناسبت نمیداند :

در حدود چهل سال قبل یکی از رجال سرشناس ایران «که از ذکر نامش معذور است» بفرزند ارشدش که او نیز بعدها صاحب جاه و مقام شد از باب موعظه و نصیحت گفت : مردم داری در این مملکت بسیار مشکل است چه توقعات مردم حد و حصری ندارد و غالباً بامقررات و قوانین موضوعه تطبیق نمیکند ولی مرد سیاسی برای آنکه جانب حزم و احتیاط را از دست ندهد لازمست بامردم بصورت کجدار و مریز رفتار کند تا هم خلافی از وی سرزنند و هم کسی را نرنجانده باشد . بنو فرزند عزیزم نصیحت میکنم که در مقابل خواهشهای مردم هرگز جواب منفی ندهی ، هرچه میگویند کاملاً گوش کن و در پاسخ هر جمله با کمال خوشروئی بگو «بله بله» زیرا مردم از شنیدن جواب مثبت آنقدر خوششان میآید که هر اندازه بدفع الوقت بگذرانی تأخیر در انجام مقصود خویش را در مقابل آن «بله» ناچیز می شمارند .

دیرزمانی نگذشت که فرزند مورد بحث کفیل یکی از وزارتخانه ها شد و پند پدر را بکار بست و در نتیجه قسمت مهمی از مشکلات و توقعات روزمره را با گفتن کلمه «بله» مرتفع میکرد . قضا را روزی پدر یعنی همان ناصح خیرخواه راجع بمطلب مهمی بفرزندش تلفن کرد و انجام کار را جداً خواستار شد . فرزند یعنی جناب کفیل بیانات پدر بزرگوارش را کاملاً گوش میکرد و در پاسخ هر جمله با کمال ادب و فروتنی میگفت «بله ، قربان» ! پدر هر قدر اصرار کرد تا جواب ضریحی بشنود پسر کماکان جواب میداد «بله قربان ، کاملاً متوجه شدم چه میفرمائید . بله ، بله . . . . .»

بالاخره پدر از کوره در رفت و در نهایت عصبانیت فریاد زد :

پسر ، این دستورالعمل را من بتو یادادم . حالا با همه  
بله با منهم بله ؟!

## «برخ کشیدن»

هرگاه بدیها و ناجوانمردیهای کسی را یکایک برشمرند و در معرض دید او قرار دهند تا جای انکار باقی نماند باین عمل در اصطلاح عامه گفته میشود «برخش کشیدن» یا عبارت دیگر «بالاخره فلانی برخش کشید» یعنی با ایراد حجت قاطع بطرف مقابل مجال انکار و تکذیب نداد . در لغتنامه دهخدا شماره ۱۲۰ چنین آمده است «برخ کشیدن یا برخ کسی کشیدن، براو سابقه نعمتی را منت نهادن ، مالی یا کسی را چون مایه افتخار خود بدیگری نمودن ، دارائی یا بزرگی خانواده یا مقام و منصب خود را بروی نمودن» .

عبارت بالا از مصطلحات بسیار معروف است و ریشه و علت تسمیه آن باینشرح میباشد :

بدون شك اكثریت مردم گمان میکنند که واژه «رخ» همان چهره و صورت آدمی است و از اصطلاح «برخ کشیدن» چنین استنباط میشود که مطلب مورد نظر از مقابل چهره و صورتش گذرانیده شد تا ببیند و دیگر انکار نکند . نگارنده نیز چنین گمان و تصویری داشت تا آنکه اخیراً ضمن مطالعه کتاب «شرح زندگانی من» تألیف شادروان عبدالله مستوفی حقیقت مطلب باینشرح روشن گردید :

«در بازی شطرنج رخ یکی از سوارهای کاری است که بواسطه وسعت میدان جولان خیلی کار از آن برمیآید . . . . . برخش کشید یعنی مهره‌ای در کمین رخس واداشت . این اصطلاح شطرنج بازی را بطور استعاره برای منک کردن یا محجوج نمودن طرف هم بکار میبرند . برخ زردش کشید هم استعمال کرده‌اند که در اینصورت مقصود از رخ مهره و مثل بچشمش کشید بمعنی ایراد حجت قاطعی در مقابل حریف ضعیف است و این تعبیر معنی از صفت زردی است که برای رخ میآوردند و در هر حال اصل ریشه همان رخ شطرنج و تعبیر رخ زرد از متفرعات آنست که از راه اشتباه رخ سوار شطرنج بمعنی چهره موجب اتخاذ استعاره رخ زرد هم شده است . . . . .»<sup>۳</sup>  
باین ترتیب ملاحظه میشود که واژه «رخ» در این اصطلاح همان مهره شطرنج است نه چهره و صورت آدمی .

بطوریکه ارباب اطلاع میدانند صفحه شطرنج شصت و چهار خانه سیاه و سفید دارد که دوفتر مقابل یکدیگر می‌نشینند و هر کدام در صف اول صفحه شطرنج هشت مهره باین شرح

«شاه يك مهره - وزیر يك مهره - اسب دو مهره - فیل دو مهره - رخ دو مهره» و در صف دوم هشت مهره پیاده می‌چینند . وظیفه پیاده در بازی قدیم این بود که يك خانه بجلو حرکت میکرد ولی در بازی جدید فقط حرکت اول را میتواند دوخانه بجلو برود و از جناحین بزند . شاه فقط دور خودش حرکت میکند و يك خانه جلو میرود . وزیر از هر سمتی مستقیم و مئورب میتواند حرکت کند و در صورتیکه مانع وجود نداشته باشد مهره حریف را میزند . مهره فیل بطور مئورب حرکت میکند و چنانچه مانعی نباشد مهره حریف را میزند . اسب بشکل ال لاتین «L» از هر سمت میتواند از روی مهره‌ها پرش کند و بزند . اما رخ که در دو انتهای صف اول قرار دارد وسعت میدانش زیاد است و از چهار سمت بطور مستقیم حرکت میکند و در صورت عدم وجود مانع از راه دور مهره حریف را از پای درمیآورد .

رخ در بازی شطرنج از مهره‌های مؤثر و اساسی است و شطرنج باز تا زمانیکه رخ را از دست ندهد امیدوار است بازی را برد بهمین جهت بازیکن ماهر همیشه سعی دارد مهره‌هایش را در کمین رخ حریف قرار دهد و یا با اصطلاح دیگر «برخش بکشد» تا بتواند ویرا مغلوب کند . چون برخ کشیدن در همه حال وجهه نظر شطرنج بازانست لذا این عبارت رفته رفته معانی و مفاهیم استعاره‌ای پیدا کرده و در اصطلاحات عمومی بصورت امثله سائره در آمد و در موارد تظاهر و خودنمایی کردن و چیزی را بروی کسی آوردن و طرف مقابل را تحقیر کردن و خجالت دادن بکار میرود .

اکنونکه ریشه و علت تسمیه ضرب‌المثل بالا دانسته شد بی‌مناسبت نمیدانسد که تاریخچه شطرنج را از باب مزید اطلاع خوانندگان محترم فی‌الجمله شرح دهد :<sup>۴</sup> تاریخ صحیح پیدایش شطرنج معلوم نیست ولی بنظر میرسد که شطرنج از سال ۵۰۷ میلادی گسترش و رواج یافته باشد . قدیمی‌ترین اثریکه در مورد شطرنج پیدا شده يك اثر ایرانی است که در حدود سال ۶۰۰ میلادی نگارش یافته و شطرنگ نام دارد . در مورد چگونگی رواج شطرنج در ایران داستان و افسانه‌ای وجود دارد که بدینقرار است :

در زمان کسری انوشیروان فرستاده دربار هند مهره‌های شطرنج و صحنه آنرا برای شاه ایران بارمغان آورد و پیشنهاد

۳- جلد سوم ذیل صفحه ۲۴۶ .

۴- رخ نام مرغی است عظیم که فیل و کرگدن را میرباید و بمشابهت آن نام مهره شطرنج است که از دور میزند «دهخدا- شماره ۱۲۰»  
۵- در این قسمت بیشتر از مقاله «شطرنج» مندرجه در روزنامه اطلاعات شماره ۱۲۶۴۷ بتاريخ ۲۷/۵/۴۷ و کتب تاریخی با الحاق و تصرف استفاده شده است .

کرد که اگر راز این بازی بوسیله ایرانیان کشف شود مهره‌ها و صحنه برایگان تقدیم خواهد شد والا در مقابل مبلغی که بدربارهندوستان فرستاده میشود اسرار بازی شطرنج در اختیار دربار ایران قرار خواهد گرفت اما اسرار این بازی توسط بودرجمهر وزیر دانشمند کشف میشود و باینوسیله بازی شطرنج که در حقیقت کشف و ابداع آن در سرزمین هند صورت گرفته بود وارد ایران میشود و در دربار و محافل اشرافی مورد توجه قرار میگیرد. در این مورد نکته دیگری هم شنیده شد و آن اینست که بودرجمهر در اولین بازی شطرنج با فرستاده هند که در سلول زندان انجام گرفت لات میشود ولی در بازی دوم حریف هندی را مات میکند ضمناً بازی نرد را بفرستاده هند یاد میدهد بدینوسیله بوی میفهماند که پهنه عالم مانند صحنه شطرنج نیست که تنها با نیروی فکر و اندیشه بستگی داشته باشد بلکه بمشابه صفحه نرد است که قدرت ثالثی چون مهره‌های طاس را در تغییر و نظیر آن باید مؤثر دانست.

صاحب کتاب «محمل التواریخ والقصص» در این زمینه چنین میگوید: «شاه هندوان دابشلم شطرنج فرستاد و هزار خروار بار که اگر بازی بجا برنیارند همچنان زر و گوهر و ظرایفها که فرستاده بود بدهند. بزرجمهر آنرا بگشاد و عوض آن نرد بساخت و بهندوستان فرستاد و همه حکماء جمع شدند نتوانستند شناخت که آن بازی بر چه سانست و برداش او خستو شدند و شطرنج بر مثال حرب ساخته‌اند و آنرا قصه دراز است و بزرجمهر نرد بسان فلك ساخت و گردش آن بکعبتین چون ماه و آفتاب و خانها بخشیده بر مثال آن ...»<sup>۶</sup>

باری پس از اشغال ایران بوسیله اعراب شطرنج نیز ضمن سایر آثار سلطنتی بعنوان يك غنیمت جنگی از دربار ایران بعرستان راه یافت و بدنبال آن وسیله قبیله‌ای بنام «مرین» باسپانیا و دیگر کشورهای اروپائی معرفی شد.

از آن پس شطرنج بصورت يك سرگرمی خوب فکری در خانواده های ایرانی رواج داشت مخصوصاً قبل از آنکه بازیهای متعددی بصورت قمار رواج پیدا کند در خانواده‌های اصیل تنها سرگرمی شطرنج بود. در بازی شطرنج تنها نیروی فکر و اندیشه و تمرین و تسلط بازیکن حکم بر صحنه و سرنوشت بازی است. در این صحنه هرگز شانس و تصادف و اقبال کوچکترین تأثیری بجای نگذاشته است «شطرنج بازی از بهر حکیمان و خداوندان فهم و خاطرهای تیزست، جهد باید کردن که نیکو بازو چه هر آنک بد بازو هیچ بهانه نباشد الا عجز، و آنک گوید بد باختم چنانک بحکایت آورده‌اند که مأمون خلیفه نرد باختی گفتمی اگر بمانم گویم کعبتین بد آمد اما اگر شطرنج بد بازم چه گویم جز آنک بد باختم اگر چه عقل و سروری و پادشاهی و مهتری آنستکه خسرو پرویز گرید که او هرگز نرد نباختی و بشطرنج مشغول بودی، او را

گفتند چرا نرد نبازی؟ گفت همه جهان باید حاجت از من خواهند، من چون حاجت از استخوانی مردار خواهم ...»<sup>۷</sup>

شطرنج عالیترین ورزش فکر و اندیشه است، گذشته از آنکه این ورزش ب فکر جوانان نیرو میبخشد تفریح سالم و خوبی نیز بشمار میرود و موجب میشود که افراد بتفریحات ناسالمی از قبیل بازی ورق سوق داده نشوند. خوشبختانه این ورزش فکری عالی متضمن هیچگونه مخارجی نیست و با هزینه خیلی کمی میتوان صحنه و مهره شطرنج را خریداری کرد. در مورد کمتر بازی ورزشی باندازه شطرنج کتاب تألیف شده است تعداد خودآموزها و تألیفات مربوط بمسائل شطرنج و بازیهای بزرگ بنام زبانهای دنیا از پنجهزار جلد نیز میگذرد. گذشته از اینگونه کتابها شطرنج در ادبیات برخی از ملتها مانند ایران و هند مقام قابل توجهی دارد. در آثار منظوم و منثور زبان فارسی از قرن چهارم تاکنون اشارات و کنایات بسیاری بشطرنج وجود دارد و شاعران و نویسندگان گهگاه عرصه شطرنج را در مقایسه با زندگی آورده‌اند تا موفقیت در آن بعنوان پیروزی در برابر مشکلات توجیه شود بعلاوه حرکات شطرنج قابل ثبت است و میتوان بازی ثبت شده پانصدسال قبل را نیز تکرار کرد. اکنون شطرنج‌بازان با استفاده از رادیو و یا بوسیله مکاتبه از نقاط دور دست با یکدیگر بازی میکنند. برخی از مسابقات مهم نیز با استفاده از فرستنده و تلکس انجام میشود.

ملت ایران از ملتهائی بود که با حریفان خود در صحنه شطرنج نبرد میکرد و شطرنج‌بازان نامداری چون السولی - لجلاج - نظام فارسی و علاءالدین تبریزی داشت ولی امروز قویترین شطرنج‌بازان جهان در اتحاد جماهر شوروی زندگی میکنند و سالهاست که قهرمانان شطرنج شوروی تفوق و برتری خود را بر قهرمانان سایر کشورهای جهان حفظ کرده‌اند و قهرمانان بوسلاوی، بلغارستان، چکسلواکی، ایالات متحده آمریکا، آرژانتین، کوبا و دانمارک با کم و بیش تغییراتی در درجات بعد قرار دارند.

### «بُخوبُر»

این ضرب‌المثل در معنی استعاره‌ای بکسانی اطلاق میشود که برای ارتکاب ثقلب و تزویر وسائل مخصوص و ابتکاری

۶- روایت چنین است که در آن موقع بودرجمهر بعلت سوء تفاهمی در زندان انوشیروان بوده‌است.

۷- بتصحیح ملك الشعراء بهار صفحه ۷۵.

۸- راحة الصدور بتصحیح مجتبی مینوی صفحه ۴۰۷.

بکار برند .

اصطلاح «بخویر» بیشتر بافرادی گفته میشود که اهل رشاء و ارتشاه باشند و تا مقصود حاصل نیاید از دسیسه کاری و دغلبازی دست برندارند . اما ریشه این ضرب المثل :

در ایام گذشته که اتومبیل و هواپیما و سایر وسائط نقلیه موتوری اختراع نشده بود برای سواری و سواری از وجود اسب بیشتر استفاده میکردند . سواری با اسب بقدری دلنشین و لذت بخش است که در عصر حاضر با وجود اینهمه وسائل و وسائط ممکنه مقام و منزلتش محفوظ ماند و تکثیر و پرورش اسبهای اصیل مورد توجه ملل راقیه قرار دارد . بدیهی است سابقاً اسبهای اصیل و چابک و تیز تک بیشتر خواهان و خریدار داشت و در سرطوبله منازل رجال و ثروتمندان همیشه چند رأس اسب سواری نگاهداری میشد . در فصول بهار و تابستان که هوای اصطبل گرم میشد و مجبور بودند این اسبها را بمنظور هواخوری در خارج از طوبله ببندند برای جلوگیری از سرقت شبانه آنها را « بخویر » میکردند .

بخو عبارت از دو حلقه فلزی محکم بود که بوسیله یک زنجیر آهنین بهم متصل میشد « تقریباً شبیه دستبندی که بجنايتکاران میزنند ». بخو را بدو دست اسب در بالای سم می بستند آنگاه وسط بخورا با زنجیری قلاب و قفل میکردند

وانتهای زنجیر را با میخ طویله محکمی بزمین میگویند تا سارقین نتوانند آنها باز کنند و با باز کردن آن مستلزم صرف وقت و معطلی باشد . در منطقه شمالی ایران بخو را تنها باین منظور بکار نمیرند بلکه اسبهای سواری و شرور را برای آنکه نتوانند فرار کنند و یا بمادیان نزدیک شوند بخو میکنند و بدون آنکه بوسیله زنجیر و میخ طویله بزمین بکوبند آنها را در علفزارها رها میکنند .

با وجود آنکه بخو در قدیم وسیله محکم و منظمی برای صیانت اسبهای اصیل و قیمتی بوده است معهداً دزدان کهنه کاری بودند که بخوی اسبها را با وسائل مخصوص و اختراعی خویش میبردند و قبل از آنکه ساکنان منزل یا میراخور و مهتر متوجه شوند اسبها را بسرقت میبردند . بریدن بخو کار هر کس نبود افراد چابک و چالاک و در عین حال جسور و متهور دست باینکار میزدند چه اگر « بخویر » دستگیر میشد بوسیله صاحب اسب که خود خان یا حاکم و یا با خان و حاکم متنفذ مرتبط بود بشدیدترین وجهی مجازات میشد .

با این توصیف بطوریکه ملاحظه میشود کار و حرفه بخویری بقدری خطرناک بود که عبارت « بخویر » از آن تاریخ ضرب المثل شد و فقط افراد مزور و ماجراجو را که در پی تحصیل مال و منال از هیچ چیز روی گردان نباشند بآن تشبیه و تمثیل میکنند .

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

